

پل ریکور زندگی در دنیای متن

شش گفت‌وگو، یک بحث

ترجمه‌ی بابک احمدی



فهرست

۷	پیشگفتار
۲۱	پدیدارشناسی و نظریه‌ی ادبی
۳۱	شعر و امکان
۵۳	استعاره و روایت
۶۳	جهان متن، جهان خواننده
۷۱	آفرینندگی زبان
۹۷	اسطوره چون دارنده‌ی دنیا‌های ممکن
۱۱۱	اختلاف تأویل‌ها، بحث با هانس گئورگ گادامر
۱۴۷	کتابشناسی
۱۵۲	افزونه‌ی چاپ دوم
۱۶۰	افزونه‌ی چاپ چهارم

پدیدارشناسی و نظریه‌ی ادبی

اریک نخجوانی: پروفیسور ریکور، من با علاقه‌ی زیاد سخنرانی‌های شما را درباره‌ی کاربرد روش پدیدارشناسی در حد مفهوم کنش در جامعه‌شناسی و علوم سیاسی دنبال کرده‌ام. شما چشم‌اندازهای جدیدی را در این رشته‌ها گشوده‌اید، و توضیح جامعی با کیفیت خاصی در مورد آن‌ها ارائه کرده‌اید. ماهیت ویژه‌ی این روشنگری، آشکارا در نسبت علوم گوناگون اعتبار بی‌پایان دارد.

من چه از نظر رشته و چه از نظر گرایش‌هایم، در زمینه‌ای جز ادبیات مشغول کارم. همانطور که رنه و لک به شکل هوشمندانه‌ای نشان داده، فوری‌ترین نیاز ما، یک نظریه‌ی ادبی منسجم است، یعنی «ارغنون» در روش‌ها که به شکلی رضایت‌بخش به مسائل بنیادینی چون ماهیت فراشد آفریننده‌ی ادبی، وجه وجودی اثر ادبی، و طبقه‌بندی، توضیح و ارزیابی آن، پردازد.

تلاش‌های قابل توجه نظریه‌پردازان فرویدگرا یا مارکسیست، موجب رویکردهای مهمی در پژوهش ادبی شده است، که یا متوجه عناصر بیرونی هستند و یا فردمحورانه‌اند. متأسفانه این‌ها رویکردهایی نامربوط هستند، و به نظر می‌رسد که نمی‌توانند نظریه‌ی ادبی شایسته‌ای ارائه کنند که بتواند پیچیدگی‌های اثری ادبی را از درون توضیح دهد، و آن را همچون پدیداری مستقل و خودفرمان بشناسد.

برای ما بسیار مهم است که شما لطف کنید و امکان رویکرد پدیدارشناسانه‌ی بیرونی یا فردمحورانه به نظریه‌ی ادبی، و توانمندی‌ها و محدودیت‌هایش را به بحث گذارید.

پل ریکور: رسالت نخست رویکردی پدیدارشناسانه به ادبیات تعریف حدود ایده‌ی متن است. متن چیست؟ این مسأله‌ای است که پرسش‌های متعددی را پیش می‌کشد. نخستین آن‌ها: منش‌های مطلقاً بنیادین سخن کدامند؟ مقصود من از سخن به هیچ روزبان به معنایی نیست که احتمالاً منظور نظر زبان‌شناسان است، بل پیام‌هایی است که ما آزادانه بر بنیاد و ساختار زبان می‌آفرینیم. پس منش ویژه‌ای از سخن وجود دارد، که در قیاس با زبان، نخستین محدودیت اثره‌ی ادبی را می‌سازد. از میان ویژگی‌های سخن، در همان گام نخست به آن امکان می‌دهیم تا جهانی را بگشاید. مختصر بگویم، سخن طریق آشکارگری ساحتی از واقعیت از راه مکالمه با کسی دیگر، یعنی با مخاطب است. این سان نسبتی سه‌گانه وجود دارد میان آن کس که حرف می‌زند، آن کس که می‌شنود و پاسخ می‌دهد، و جهان موجود که از آن یاد می‌شود. این مناسبت سه‌گانه بنیان اصلی نقادی ادبی است. زیرا آنچه در سخنی دانسته می‌شود کیفیت جهان و ساحت جهان است، ساحتی که با ارتباط گشوده می‌شود، مگر نه؟ این نخستین پله است در رویکرد به مسأله‌ی متن.

دومین پله بازتابی است که در آن، نوشتار به این مناسبت سه‌گانه میان آن کس که حرف می‌زند، آن کس که می‌شنود، و واقعیت مکشوف که با مکالمه آشکار می‌گردد افزوده می‌شود. در آغاز، از راه نوشتار، سخن از گوینده رها می‌شود، چرا که نوشتار نیروی حفظ سخن را پس از درگذشت و ناپدید شدن گوینده، دارد. پس نوعی استقلال متن در میان است که با رویداد سخن ارتباط دارد، و از آغاز در سرچشمه‌ی آن حضور داشته، و به متن امکان داده تا تقدیری یابد مستقل از سرنوشت مؤلفش. نویسنده می‌میرد، اما متن کار او را ادامه می‌دهد، و در دوره‌های گوناگون تأثیرهای آن کار را پی می‌گیرد و می‌آفریند، دوره‌هایی گسترده‌تر از زمان زندگی انسانی. باری اگر ما به آن نسبت سه‌گانه بازگردیم، تا آنجا که به مؤلف سخن مربوط می‌شود، می‌بینیم که متن خود را از بندهای تاریخ پدید آمدنش می‌رهاند و بیش از رخداد گفتار زندگی می‌کند.

از سوی دیگر، در مورد مخاطب، نوشتار مناسبتی می‌گشاید بارها

گسترده‌تر از نسبت مکالمه که همواره در ارتباط میان من - تو محصور می‌ماند. متن مخاطب‌هایی دارد نامحدود، در حالیکه نسبت مکالمه نسبتی است بسته. متن به روی هر کس که می‌تواند بخواند گشوده است، و همگان می‌توانند خواننده‌ی بالقوه‌ی آن باشند. پس در قیاس با بسته بودن مکالمه، متن گشوده است، و همین نکته به اثر ادبی امکان می‌دهد که در نهایت اثری باشد گشوده، تعداد بی‌پایان خوانندگان باشد، و به نظر من هر یک از خوانندگان رخدادی است تازه در گفتن، که متن را در بر می‌گیرد تا بدان فعلیتی تازه بخشد.

سومین [پله در رویکرد به متن]: جهانی که این سان با نوشتار گشوده می‌شود، خود افقی بی‌پایان دارد، در حالیکه مکالمه در جهان گفتاری وابسته است به شنونده. ادبیات دنیای حکایت را می‌آفریند، جهان امکانات را، و در نتیجه، افقی از واقعیت را نیز می‌گشاید. حس و ادراک ما از واقعیت با این جهان حکایت و امکانات، تنوع و چندگانگی می‌یابد. من فکر می‌کنم که این، دومین رویارویی ماست با مسأله‌ی مورد

بحث‌مان درباره‌ی ماهیت متن، [یعنی پرسش] متن چیست؟ نکته‌ی دیگری هم به نظر می‌رسد، که شاید مطرح باشد: این مسأله، کاربرد مقوله‌ی کار در حد گزاره و سخن است. در واقع ما همواره از کار هنری حرف می‌زنیم و از «یک کار هنری» یاد می‌کنیم. در زبان انگلیسی واژه‌ی work خیلی جالب است، یعنی سخن می‌تواند ابژه‌ی یک کار باشد، و در نتیجه می‌شود مقوله‌ی کار را در موردش به کار برد.

اگر ما کار را چون فعالیتی بشناسیم که از طریق آن به مواد شکل می‌دهیم، آنگاه ادبیات را می‌توان به این دلیل مطرح دانست که زبان در آن همچون ماده‌ای است شکل‌پذیر. نظریه‌ی شکل از این رو بخشی از نقادی ادبی شده است که انواع متفاوت شکل وجود دارد، همچون رمان، شعر و یا نمایش‌نویسی. پیش از هر چیز، این که بیاندیشیم کار متضاد با گفتار است، افتادن به دام ناسازه‌ای است؛ ادبیات وجود دارد چون کاری از راه گفتار و درباره‌ی گفتار انجام می‌گیرد تا از آن یک محصول کار (یک اثر) بسازد. این نکته به گونه‌ای خاص در مورد شعر آشکار است که در آن